



مقدمه به مقاله کارل مارکس

درباره کار مَوْلِد و غیر مَوْلِد

منصور حکمت

تمایز کار مولد و غیر مولد یکی از مؤلفه‌های مهم در نقد مارکس بر نظام سرمایه‌داری و بر اقتصاد سیاسی است. فرمولبندی دقیق مارکس از این مقولات نه فقط به وی امکان می‌دهد تا منشاء ثروت و سود طبقه بورژوا و "راز قدرت مَوْلده سرمایه" را برملا نماید، بلکه همچنین تفاوت و رابطه متقابل اقشار مختلف سرمایه، اعم از سرمایه‌های صنعتی (تولیدی)، تجاری و ربائی، را بدرستی تحلیل کند. مارکس در عین حال با تشریح کار مولد و غیرمولد ابزار تئوریک کارآمدی در تحلیل تقسیم‌بندی‌های درونی پرولتاریا و اشکال متنوع مواجهه اقتصادی و سیاسی سرمایه با بخشهای مختلف طبقه کارگر

* بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره دوم - آذرماه ۱۳۶۴ - نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران
این مقدمه به ترجمه مقاله "درباره کار مولد و غیرمولد" است که اولین بار به فارسی در همان شماره بسوی سوسیالیسم منتشر شده است.

بدست میدهد. تئوری مارکسیستی کار مولد و غیر مولد اهمیت و صحت خود را بویژه در دو دهه اخیر در جریان بحران عمیق جوامع سرمایه‌داری پیشرفته به ثبوت رسانیده است.

کار مولد چیست و یا به عبارت دیگر چه کاری مولد است؟ فیزیوکراتها، یعنی نخستین پایه‌گذاران اقتصاد سیاسی مدرن به این سؤال از زاویه "طبیعی" و "فیزیکی" پاسخ میدادند. برای آنها تنها کار کشاورزی کار مولد محسوب میشد. در این تعبیر منشاء سود و ثروت جامعه بورژوازی در طبیعت جستجو میشود. این طبیعت است که ثروت و مازاد محصول می‌آفریند و لذا کار مولد کاری است که با طبیعت فعل و انفعال میکند. اضافه محصول حاصل طبیعت است نه کار و لذا جامعه علی‌العموم (و دولت و سیاستهای اقتصادی دولتی) باید در خدمت بالا بردن بازده کار و افزایش محصول در کشاورزی قرار بگیرد. از مصرف غیر مولد محصولات باید اجتناب شود و منابع اقتصادی به بهبود کیفیت تولید کشاورزی اختصاص داده شود. فیزیوکراتها به این اعتبار مبلّغ قناعت و استنکاف از مصرف، یعنی مبلغ ارزشها و اخلاقیات جامعه بورژوازی در مراحل اولیه شکل‌گیری آن بودند. فیزیوکراتها متفکرین اقتصادی دوران شکل‌گیری و عروج سرمایه بودند. اندیشه اینان از یک سو رنگی از ارزشها و تلقی‌ات فئودالی داشت و از سوی دیگر معضلات عملی بورژوازی را در اوان پیدایش و رشدش بیان میکرد، یعنی موقعیتی که سرمایه هنوز به تولید بزرگ صنعتی پای نگذاشته بود و سودآوری سرمایه در وهله اول در گرو بهبود شرایط فنی تولید محصولات سنتی و مرتبط با کشاورزی بود. از لحاظ تئوریک، روشن است که کار مولد برای فیزیوکراتها نوع معینی از کار کنکرت بود. تولید محصول معین (ارزش مصرف معین) و لذا انجام نوع معینی از کار در مرکز این تعبیر از کار مولد قرار میگرفت.

آدام اسمیت (Adam Smith) نخستین اقتصاددان سرشناسی است که به مساله کار مولد نه از زاویه "طبیعت"، بلکه از دریچه "تولید سرمایه‌داری" نگریست و لذا تبیین "طبیعی" و "فیزیکی" از کار مولد را بدور انداخت و شاخص "کمی" و "ارزشی" برای کار مولد یافت. مولدیت کار برای اسمیت در این نیست که این یا آن ارزش مصرف معین را تولید میکند، بلکه در این است که برای سرمایه‌ززش تولید میکند. اسمیت کار مولد را کاری تعریف کرد که با سرمایه مبادله میشود و کار غیر مولد را کاری که نه با سرمایه، بلکه با پول (درآمد) مبادله میگردد. تعریف آدام اسمیت از کار غیر مولد صحیح بود، اما تعبیر او از کار مولد ناکافی بود. به این اعتبار هر کاری که با سرمایه مبادله شود مولد ارزش محسوب میگردد. و لذا در حالی که علی‌الظاهر بحث بر سر قدرت مولده کار است، این سرمایه است که منشاء و منبع هر قدرت مولده قلمداد میگردد. اسمیت میان سرمایه‌ای که در پروسه عملی تولید بکار می‌افتد با سرمایه تجاری از این لحاظ، یعنی از لحاظ تولید ارزش، تفاوتی قائل نمیشود. به

این اعتبار تئوری اسمیت بیانگر نگرش سرمایه‌دار منفرد است که نفس "سودآوری" سرمایه، ولو سرمایه تجاری، را با "قدرت مولده سرمایه" یکی می‌گیرد. بدین ترتیب، در تعبیر اسمیت منشاء واقعی سود و ثروت بورژوازی پنهان میشود و در عوض اقشار "مصرف کننده" و "غیر مولد"، نظیر زمینداران، رباخواران و غیره، از موضع سرمایه به نقد کشیده میشوند. آدام اسمیت تئوریسن دوران ظهور سرمایه بزرگ صنعتی است، هنگامی که سرمایه بر سر منابع و محصولات با اقشار و طبقات دیگر رقابت دارد. انتقاد اسمیت به این اقشار و طبقات "غیرمولد"، در واقع حرکتی در تقدیس سرمایه بطور کلی، و سرمایه صنعتی بطور اخص است.

ریکاردو تعریف اسمیت از کار مولد و غیر مولد را عیناً می‌پذیرد. اما توجه خود را به مقدار و نرخ ارزش اضافه و رابطه سرمایه با کارگران معطوف میکند. این معضل واقعی سرمایه صنعتی در مراحل پیشرفته‌تر است. مشکل "مصرف نامولد" اقشار و طبقات "ماقبل سرمایه‌داری"، جای خود را به مشکل بالا بردن مقدار ارزش اضافه ("درآمد خالص") و عرضه و تقاضا برای کار میدهد. ریکاردو مشکلات انباشت سرمایه را اینجا جستجو میکند. اگر جمعیت مولد از بارآوری بالائی برخوردار باشد، آنگاه تأمین اقشار غیر مولد دشواری جدی‌ای ببار نمی‌آورد. برای ریکاردو و معضل اصلی سرمایه "بازده نزولی" جمعیت مولد است.

نظر مارکس در دو نکته اساسی با نظرات اسمیت و ریکاردو درباره کار مولد و منشاء ارزش اضافه اختلاف دارد. اولاً، مارکس برخلاف اسمیت هر کاری را که با سرمایه مبادله شود مولد نمی‌داند. مارکس دو نوع مبادله متمایز میان کار و سرمایه را تشخیص میدهد. اول مبادله صوری کار و سرمایه، یعنی فروش نیروی کار که کار را تحت تابعیت صوری (Formal Subsumption) سرمایه قرار میدهد. اما نفس این مبادله تولید ارزش اضافه نمی‌کند. "مبادله" دوم میان کار و سرمایه در طی پروسه کار صورت می‌گیرد. در این پروسه است که کار تحت تابعیت واقعی (Real Subsumption) سرمایه درمی‌آید و توسط سرمایه مصرف میشود. اینجاست که قدرت مولده کار، خود را آشکار میکند. ثانیاً، مارکس میان کار و نیروی کار تمایز قائل میشود. آنچه سرمایه‌دار می‌خرد حق استفاده از نیروی کار کارگر برای مدت معینی است. اما مقدار کاری که کارگر در این مدت معین انجام میدهد بیش از مقدار کاری است که صرف تولید و بازتولید خود نیروی کار گشته است. به این ترتیب سرمایه مقدار معینی از کار اضافه را بطور بلاعوض در طول پروسه کار به تصاحب در می‌آورد و با فروش محصولات، آن را متحقق میکند. به این ترتیب مارکس بر اهمیت پروسه کار انگشت می‌گذارد. زیرا در طی این پروسه است که اولاً نیروی کار قدرت مولده خود را، بر مبنای تفاوت میان مقدار کاری که انجام میشود با مقدار کاری که صرف تولید نیروی کار شده است، به

ظهور میرساند و ثانياً در طول این پروسه است که "مولد" بودن معنای مادی و واقعی پیدا میکنند. مارکس کار مولد را کاری تعریف میکند که پس از مبادله صوری با سرمایه عملاً در پروسه تولید توسط سرمایه مصرف میشود. این دومی بیانگر وجه مادی تولید است. مساله بر سر انجام پروسه کل و تولید ارزش مصرف بطور کلی است و نه نوع معینی از ارزش مصرف. وجه مادی تولید نه با این یا آن پروسه کنکرت کار (کشاورزی، بافندگی و غیره) نه با این یا ارزش مصرف معین، بلکه با نفس وجود پروسه کار بطور کلی معنی پیدا میکند. نه کار کنکرت، بلکه کار به معنای عام کلمه. کار مجرد، منشاء ارزش است.

بر این مبنا مارکس قادر میشود تا هم "مادی گرایی" خام اندیشانه فیزیوکراتها که ملاک مولد بودن کل را تولید محصول مادی نوع معینی میدانستند، و هم تلقی صرفاً "کمی" اسمیت و ریکاردو که نفس مبادله شدن با سرمایه را برای مولد بودن کار کافی میدانستند و لذا هم از وجه مادی تولید انتزاع میکردند و هم منشاء ارزش اضافه را میپوشاندند، به درستی رد کند. کار مولد برای مارکس کاری است که ارزش اضافه تولید میکند، یعنی هر دو فاز مبادله با سرمایه را طی میکند. مارکس میان کمیت "ارزشی" ثروت تولید شده با موجودیت مادی و فیزیکی آن رابطه‌ای صحیح برقرار میکند، و برای نخستین بار به نظریه "کار منشاء ارزش است" محتوایی روشن و بدون ابهام میبخشد. مارکس پرده از راز "قدرت مولده سرمایه" برمیدارد. آنچه در جامعه بورژوایی خود را به صورت قدرت مولده سرمایه نشان میدهد، در واقع هیچ چیز جز قدرت مولده نیروی کار نیست. تحلیل مارکس نتایج تئوریک و عملی مستقیمی در بر دارد. اولاً، تعریف صحیح کار مولد و غیر مولد به او امکان میدهد که سرمایه را آنجا که عملاً "مولد" نیست، یعنی آنجا که با کار مولد مبادله نشده است (سرمایه تجلی و غیره) بازشناسد. فرمول بورژوایی "هر کاری با سرمایه مبادله شود مولد است" که عملاً سرمایه را منبع ارزش و ثروت قلمداد میکند، به این ترتیب با تحلیل مارکس در هم پیچیده میشود. ثانياً، مارکس قادر میشود تا تصویر روشنی از رابطه سرمایه "مولد" و غیر مولد بدست دهد. درک مبنای رقابت اقشار مختلف سرمایه بویژه در شرایط بحران و نقش دولت مدرن بورژوایی در تنظیم مناسبت درونی سرمایه‌های مختلف با یکدیگر، بدون درک صحیح تعریف مارکسیستی کار مولد و غیر مولد امکان پذیر نیست. ثالثاً، در تمایز با متفکرین بورژوا، مارکس تحلیل پروسه انحطاط و بحران سرمایه‌داری را به عرصه انباشت سرمایه و پروسه تولید ارزش اضافه میکشاند. اینجا وجه "کمی" و "ارزشی" تولید با وجه "فیزیکی" و "فنی" آن بدرستی ترکیب میشود. چه در نظریه گرایش نزولی نرخ سود - که در آن افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (و نه فقط ترکیب ارزشی یا فنی آن) نقش محوری دارد (سرمایه جلد سوم) - و چه در بحث بازتولید کل سرمایه اجتماعی و رابطه متقابل بخشهای مختلف سرمایه در این پروسه (سرمایه جلد دوم)، مارکس به طرز درخشانی وجوه کمی و کیفی

تولید سرمایه‌داری را در وحدت با هم بررسی میکند. اینجا قدرت تحلیل مارکس بویژه مدیون تعریف صحیح او از کار مولد و غیر مولد است. و بالاخره رابعاً، مارکس گنجینه تئوریک سرشاری برای تحلیل مشخصات پرولتاریا بمثابه یک طبقه و اشکال گوناگون رویارویی بخشهای مختلف طبقه کارگر با بورژوازی فراهم میسازد. بخشی از طبقه کارگر توسط سرمایه "نامولد" استخدام میشود. کار غیر مولد این کارگران از نقطه نظر کل سرمایه اجتماعی به همان درجه ضروری است که کار کارگران مولد. اما همین واقعیت که کارگران غیر مولد ارزش اضافه تولید نمیکند، آنان را در موقعیتی ویژه در قبال سرمایه قرار میدهد. نحوه استثمار این کارگران، نقش آنان در پروسه بازتولید کل سرمایه اجتماعی و رابطه کارگران مولد و غیر مولد با یکدیگر، اینها از جمله نکات اساسی است که مارکس با تحلیل خود از کار مولد و غیر مولد بدستی تشریح میکند. وحدت عملی طبقه کارگر در مبارزه علیه بورژوازی در گرو شناخت اشتراک منافع واقعی بخشهای مختلف طبقه کارگر، اعم از مولد و غیر مولد، و درک اشکال اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ویژه است که بورژوازی از این تفاوت در صفوف طبقه کارگر برای حفظ سودآوری و نیز قدرت سیاسی و اجتماعی خود بهره میگیرد.

با بحران دو دهه اخیر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته اروپای غربی و آمریکا و با آغاز پروسه تجدید سازمان بنیادی سرمایه در این کشورها، مبحث کار مولد و غیر مولد، بمثابه گوشه‌ای از تئوری مارکسیستی بحران، اهمیت و برجستگی مییابد. بورژوازی یورش وسیع خود را به طبقه کارگر دنبال میکند. این حملات در دو جبهه اصلی صورت میگیرد. اول، افزایش بارآوری سرمایه‌های تولیدی از طریق افزایش بارآوری کار و ثانیاً، کاهش شدید هزینه‌های خدمات عمومی دولتی و همراه آن بیکار کردن بخش وسیعی از کارگران شاغل در این بخش. در مجموع حاصل این سیاست افزایش سریع بیکاری، کاهش سطح معیشت کل طبقه کارگر از طریق تحمیل معیشت بیکاران به خواهران و برادران شاغل آنها، کاهش کل دریافتی طبقه کارگر از تولید اجتماعی با حذف انواع خدمات اجتماعی و کاهش دستمزدها، و نیز افزایش شدت کار کارگران شاغل است. بطور خلاصه بورژوازی میکوشد تا از یکسو استثمار کارگران مولد را شدت بخشد و از سوی دیگر بخش هر چه وسیعتری از کارگران غیر مولد را به ارتش بیکاران روانه کند. جنبش سندیکایی و همراه آن همه چپ رفرمیست اروپا در مقابل موج فزاینده بیکاری، تبلیغات بورژوازی در مورد احیای پایه صنعت ملی، و تشدید تمایلات محافظه‌کارانه قسمتی و صنفی در میان کارگران عملاً خلع سلاح شده و حتی از سؤماندهی یک دفاع سیستماتیک در برابر بورژوازی ناتوان مانده است. توانایی مارکسیست‌ها در مقابله با این موقعیت منوط به یک روشن‌بینی تئوریک در مورد بحران اقتصادی موجود است. تئوری مارکسیستی بحران و نظریه کار مولد و غیر مولد ابزار دستیابی به این روشن‌بینی و قابلیت تجزیه و تحلیل اوضاع موجود است.

اما جایگاه تئوری کار مولد و غیر مولد مارکس در نقد اقتصاد سیاسی و بسط این تئوری به بحران امروز جهان سرمایه‌داری هر چه باشد، ما با تلقیات کاملاً متفاوتی در "چپ" ایران در مورد کار مولد روبروئیم. شاید هرگز به ذهن مارکس خطور نمی‌کرد که صد سال پس از کتاب سرمایه، نوع جدیدی از "فیزیوکراتیسم" در ایران پا به عرصه وجود بگذارد. گفتیم که اهمیت اسمیت در این بود که لااقل در سطح ظاهر قضاوت اخلاقی در مورد کار مولد را بدور افکند و بجای مسأله تولید ارزش معین، نفس تولید ارزش را ملاک مولد بودن کار قرار داد. دیدیم که مارکس چگونه کار مولد را به درستی کاری تعریف نمود که "تولید ارزش اضافه" مینماید. این تعریف کار مولد در جامعه سرمایه‌داری است. اما آنچه ما در ادبیات چپ ایران با آن روبروئیم نوعی اخلاقیات "ناسیونال-صنعتی" و نوعی فیزیوکراتیسم التقاطی است که نه از تحلیل اقتصادی جامعه سرمایه‌داری بلکه از سیاست و یا توهمات "استقلال گرایانه" بورژوازی و خرده بورژوازی یک کشور تحت سلطه عزیزمت میکند. این "فیزیوکراتیسم ناسیونال-صنعتی" که در ادبیات راه کارگر، وحدت کمونیستی، خط ۳، سه جهانی‌ها، و فدائیان بطور یکسان مشاهده میشود، ملقمه‌ای از ملی‌گرایی و عشق به استقلال صنعتی و خودکفایی اقتصادی است. در این دیدگاه کار مولد کاری است که در خدمت رشد "اقتصاد صنعتی موزون، خودکفا و مستقل ایران" قرار داشته باشد. تولید کالاهای "بُنجل" کار مولد نیست، کار در صنایع "مونتاز" و "وابسته" کار مولد نیست، کار در بخشی از فعالیت اقتصادی و تولیدی که در "علم" اقتصاد بورژوازی نام خدمات گرفته است (نظیر حمل و نقل، بهداشت، آموزش و پرورش و غیره) کلر مولد نیست. همه با پاراگراف‌های طویلی از این دست در ادبیات سازمانها و جریانات فوق الذکر آشنایی داریم. این تعبیرات فیزیوکراتی است، زیرا کار مولد را با ملاک تولید ارزش‌های مصرف معین میسنجد. ناسیونالیستی است، زیرا همین ارزش‌های مصرف‌های معین را هم فقط آنجا که خیرش مستقیماً به امر "استقلال ملی" برسد، برسمیت می‌شناسد، و صنعتی است، زیرا از صنایع مونتاز و تولید کالاهای بنجل که بگذریم، تمام شاخه‌های تولید "غیرمادی" و فرهنگی و رفاهی را، درست به سیاق بورژوازی محافظه‌کار اروپا، به کنار می‌گذارد. این تعابیر مارکسیستی که نیست، سهل است، در قیاس با عقب مانده‌ترین نظریات اقتصاد سیاسی دو قرن قبل، جاهلانه و غیر علمی بنظر میرسد. ملاک مولد بودن کار در این نگرش، نه مبادله آن با سرمایه و مصرف آن در پرورش کار، نه تولید ارزش اضافه، بلکه مطلوبیت آن برحسب نوعی اخلاقیات ناسیونالیستی و آرمانهای صنعت‌گرایانه ازپیشی است. به جای نظریه "کار مولد از نقطه نظر تولید سرمایه داری"، نظریه "کار مولد از نظر منافع میهن" مینشیند. بعلاوه (و این بسیار مهم است)، تفکیک کار مولد و غیر مولد در تئوری مارکسیسم اِدا برای تقدیس کار مولد و تکفیر کار غیر مولد نیست. این مقولات در مارکسیسم در رابطه با جایگاهشان در تولید سرمایه‌داری و از زاویه تولید ارزش اضافه تحلیل میشوند. بخصوص در

تولید سرمایه‌داری هر دو نوع کار ضروری‌اند. قضاوت اخلاقی درباره کار مولد و غیر مولد امر بورژوازی و آنهم سرمایه‌داری بخش "تولیدی" است. مارکس با تحلیل کار مولد و غیر مولد، امکان می‌دهد تا موقعیت بخشهای مختلف طبقه کارگر بدستی شناخته شود. زیرا تنها شناخت عینی از رابطه سرمایه با بخشهای مختلف کارگران امکان می‌دهد تا وحدت واقعی کل طبقه کارگر تأمین شود. اما در چپ ایران قضاوت اخلاقی ناسیونال صنعتی در مورد "کار مولد و غیر مولد" بسیار رایج است. حملات امثال راه کارگر و وحدت کمونیستی به بخش "خدمات"، سرکوفت‌هایشان به "صنایع مونتاژ" و نگرانی‌شان از ناتوانی بورژوازی به کانالیزه کردن امکانات به صنایع پایه و افزایش بارآوری کار و نرخ استثمار، نمونه‌هایی از این قضاوت اخلاقی بورژوا- ناسیونالیستی در مورد کار مولد و غیر مولد است. در مقابله با این دیدگاهها است که مارکسیستهای انقلابی ایران مدام خود را با وظیفه توضیح واضح، دفاع از موجودیت کارگران در این با آن بخش از اقتصاد، دفاع از کارگران صنایع "مونتاژ" و خدمات، یادآوری نقش نیروی کار ارزان و غیره می‌یابند.

* * *

متن حاضر از روی متن انگلیسی "تئوری‌های ارزش اضافه" انتشارات پروگرس، جلد اول، صفحات ۴۱۳-۳۸۶ ترجمه شده است. در این ترجمه سعی کرده‌ایم تا حد امکان به متن اصلی وفادار باشیم. با این وجود با توجه به اینکه خود مارکس متن حاضر را برای چاپ پرداخت نکرده است، برای بیان روشن مطلب در موارد متعددی عبارات و کلماتی را از خود اضافه کرده‌ایم. این موارد با علامت کروشه [] مشخص می‌شود. پرانتزها () از خود مارکس است و آکولادها { } از ویراستاران روسی کتاب است. در متن انگلیسی شماره صفحات دستنوشته مارکس نیز آمده است که ما آن را حذف کرده‌ایم. این ترجمه با متن آلمانی مقایسه نشده است و خوشحال خواهیم شد چنانچه رقبالی که به زبان آلمانی آشنایی دارند اصلاحاتی را که به نظرشان میرسد برای ما بنویسند تا در صورت تجدید چاپ این ترجمه آنرا ملحوظ کنیم.

همانطور که در آخر متن حاضر خاطر نشان می‌شود، مارکس در این بخش هنوز به مساله مبادله سرمایه با کار غیرمولد (نمونه سرمایه تجاری)، نمی‌پردازد. این مباحثات در بحث سرمایه تجاری در جلد سوم سرمایه آمده است. در این بخش مارکس پس از نقد دیدگاه بورژوازی‌ای که "هر کاری را مولد میدانند"، خطوط اصلی نظرات خود را طرح می‌کند. نکته‌ای که خواننده باید به آن توجه کند تعریف مارکس از "خدمات" است. در این بخش "خدمات" کاری است که، اعم از اینکه ارزش مصرف

مادی تولید کند یا نه، با درآمد مبادله میشود. این تعریف با تعریف "خدمات" به معنی‌ای که امروزه در اقتصاد بورژوازی و مباحث درآمد و تولید ملی بکار میرود، یکسان نیست. بخش مهمی از آنچه امروزه تحت عنوان خدمات از آن یاد میشود، در طبقه‌بندی مورد نظر مارکس در زمره "تولیدات غیر مادی" قرار میگیرد، که در همین متن به آن پرداخته شده است.

بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره دوم - آذرماه ۱۳۶۴ - نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران
این مقدمه به ترجمه مقاله "درباره کار مولد و غیرمولد" است که اولین بار به فارسی در همان شماره
بسوی سوسیالیسم منتشر شده است.